

متن پیاده سازی شده جلسه دهم سال دوم درس خارج اصول فقه 24 مهر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مسأله: الوضغ تعهد خاص

بحث در مورد بیان آراء ماهیت و حقیقت وضع بود.

نظر چهارم. این نظر معروف به «نظریه تعهد» است و آن را به یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری به نام مرحوم ملا علی نهاوندی نسبت داده اند. ایشان گفتند که وضع تعهد واضع است، مثلاً وقتی پدری اسم محمود را برای فرزندش وضع کرد، یعنی ملتزم شد که وقتی معنا را (که آن بچه باشد) اراده و تصور کرد و خواست از او گزارش بدهد بگوید محمود؛ به این نحو که بگوید محمود به مدرسه رفت، محمود غذا خورد. یا مثلاً اولین کسی که لفظ ماء و آب را وضع کرد او ملتزم شده به اینکه هر وقت مایع سیال نوشیدنی را اراده کرد این لفظ را به کار ببرد. در اینجا به این تعهد و التزام، وضع می گویند. بنابراین چنین است: «متی اراد معنی و تعقله و اراد افهام الغیر تکلم باللفظ کذا». لذا می توانید مثال های متعددی برای آن ذکر کنید و تمام آن ها دلالت بر تعهد دارد.

قائلین این نظریه

مرحوم فشارکی (استاد حاج شیخ عبدالکریم حائری)، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، ابی المجد اصفهانی (هم بحث حاج شیخ حائری) صاحب کتاب وقایه الأذهان، و در دوران معاصر هم مرحوم خوئی قائل به این نظریه شدند. در مورد این نظریه بهترین منبع کتاب محاضرات مرحوم خوئی است. از خصوصیات این کتاب چنین است که ناظر به آراء سایر اعلام است؛ بیان بسیار روان است؛ در بیان متن متعادل است (نه خیلی مفصل و نه خیلی کوتاه).

لازمه این نظریه

این مسلک دو تا لازم دارد:

لازم اول. اگر بنا است که وضع تعهد و التزام باشد، پس لازم دارد که هر مستعملی واضع باشد، چون تعهد است. (یا بگوییم هر دفعه ای که استعمال می کند)، مثلاً پدر محمود وقتی برای بار اول لفظ محمود را برای فرزندش انتخاب کرد او واضع است، حالا وقتی بعداً دوباره اسم او را استعمال می کند این باز هم بر طبق تعهدش عمل می کند که وقتی لفظ محمود را استعمال کرد مرادش فرزندش است. یا مثلاً هر کسی در خانه آب طلب کرد و برای او آب آوردند او نمی-تواند بگوید مراد من نان بود؛ لذا اینجا این را یک تعهدی می بیند که وقتی لفظ آب را استعمال کرد مرادش آب باشد مگر اینکه در بیانش اشتباه لفظی کرده باشد. البته در اینجا قائلین به این نظریه هر مستعملی را واضع نمی دانند و بلکه می فرمایند اصطلاح بر همان واضع اول جاری می شود.

در اینجا می توان این نکته را بیان کرد که واضع اول در استعمالات بعدی دیگر التزام و تعهد ایجاد نمی کند بلکه به التزام خودش عمل می کند، لذا به نظر بین این دو حالت تفاوت و فرق وجود داشته باشد، مثلاً نویسنده کتابی می گوید از این به بعد هر وقت خواستید از این کتاب یاد کنید بگویید کفایه الأصول، لذا این ایجاد التزام است. اما افراد دیگر این التزام را عملی می کنند و بارها لفظ کفایه الأصول را نام می برند، این طبق همان التزام است. بنابراین چنین بگوییم که ایجاد التزام و تعهد که معنای مصدری دارد این وضع است، و عمل به این تعهد، اعمال این وضع است

که این همان استعمال است.

صاحب وقایه الأذهان می گوید هر مستعملی واضح است. اگر چه اصطلاح این است که به مستعمل اول واضح بگویند. لذا یک ایجاد تعهد داریم که وضع است و یک عمل به تعهد داریم که این استعمال است. لازم دوم. بنا بر نظریه تعهد، اقسام دلالت سه مورد نیست بلکه دو مورد است. ما تا آخر اصول با یک نظر رایجی مواجه هستیم که می گوید دلالت بر سه قسم است: 1. دلالت تصویری. 2. دلالت تفهیمی^۱ اولی. 3. دلالت تصدیقیه ثانیه.

قسم اول. این دلالت، انتقال به معنا یا شنیدن لفظ است، حال چه متکلم اراده افهام کرده باشد یا نه. اصلاً چه بسا شخص خواب باشد و صحبت کند یا مریض باشد و هذیان می گوید، با این حال آن لفظی را که به کار می برد سبب انتقال معنای آن به ذهن می شود، با اینکه لفظ لا عن شعور آن لفظ را استعمال کرده است و اصلاً در مقام تفهیم نبوده است. لذا دلالت تصویری محقق می شود ولو از غیر لفظ با شعور صادر بشود، یعنی انتقال به معنا به محض شنیدن لفظ محقق می شود.

در اینجا این دلالت متوقف بر علم به وضع است. بله، اگر علم به وضع نباشد آن وقت با شنیدن لفظ «ماء» ذهن به معنای آن منتقل نمی شود، ولی وقتی معنای آن را بدانیم تا با شنیدن لفظ آن از کسی ولو در خواب حرف زده باشد، معنای آن لفظ به ذهن می آید. به این قسم دلالت تصویری می گویند و دلالت تفهیمی گفته نمی شود، چون شرط آن تفهیم و اراده معنا نیست. در اینجا بعضی ها می گویند اگر مثلاً با برخورد سنگی با سنگ دیگر صدای مانند لفظ «ماء» صادر شود، باز هم معنای آب به ذهن منتقل می شود. لذا در این قسم تنها علم به وضع کافی است.

قسم دوم. این دلالت، انتقال از لفظ به معنای مراد است.

در اینجا تا می گوئیم به «معنای مراد» منظور است، قهراً باید بگوئیم لفظ معنا را اراده کرده باشد و بخواهد آن معنا را بفهماند، مثل مریضی که به پرستارش می گوید برای من آب بیاور. در اینجا دلالت این لفظ آب بر معنایش دلالت تفهیمی و تصدیقیه است، چون این لفظ برای تفهیم است و آن را تصدیق کرده است، یعنی معنا را تصور و تصدیق کرده که باید این لفظ را به کار ببرد و آن لفظ را به کار می برد و مخاطب او هم معنای آن را می فهمد. لذا حتماً لفظ باید باشعور باشد.

این دلالت علاوه بر علم به وضع، متوقف بر احراز این است که متکلم در مقام تفهیم و بیان معناست. بعضی ها اضافه می کنند که قرینه بر خلاف آن هم نباید وجود داشته باشد. این شرط عدم قرینه هم صحیح است، چون اگر قرینه بر خلاف آن باشد ممکن است به معنای مجازی منتقل بشود.

قسم سوم. دلالت تفهیمی ی تصدیقیه ثانیه.

همانطور که در کفایه خوانده اید اراده استعمالی و اراده جدی داریم. بعضی وقت ها اراده استعمالیه هست ولی اراده جدیه نیست، مثلاً تمام مواردی که قانونگذار عام می آورد ولی مرادش خاص است، در این صورت می گویند اراده استعمالیه عام است ولی اراده جدیه به دلیل قرینه ای که بعد می آید خاص می شود، مثلاً در قرآن آمده که زنان از تمام ماترک زوج ارث می برند: ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَكْدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾ اما در روایت می آید «إِلَّا الْعَقَارُ وَالْأَرْضِي» و بنا بر فتوای مشهور هم که زن از عقار ارث نمی برد.

در اینجا قرآن عام است اما مراد جدی به دلیل روایات مخصّص خاص می شود و لذا آخر کار معیار است و نه اول. بنابراین اینجا در مقام جدّ از «مِمَّا تَرَكْتُمْ» خاص اراده شده است و نمی گوئیم از اول عام در خاص آمده است بلکه وقتی تخصیص می خورد آن وقت اراده جدی به خاص تعلّق می گیرد.

(البته بگوئیم که این مطلب بنا بر مبنائی است که دو تا اراده ایجاد کنیم: اراده استعمالیه و اراده جدیه. که این هم مبنای معروف است اگر چه ما از این مبنا دفاع نمی کنیم کما اینکه در دور اول اصول هم از آن دفاع نکردیم.)

مشهور در اینطور مواقع به آن اراده تفهیمی تصدیقیه نهایی می گویند (چون مراد جدی نهائی است). این صورت متوقف بر علم به وضع و اراده معنای مراد و نیامدن قرینه است و الا طبق قرینه، اراده جدیه می شود.

مقسم این سه دلالت، دلالت لفظیه وضعیه است. لفظ هم احتیاج به وضع دارد، لذا می گویند: «إِنَّ دَلَالَةَ لَفْظِيهِ الْوَضْعِيَّةُ تَنْقَسِمُ عَلَى ثَلَاثِ أَقْسَامٍ».

مناسبت بیان این دلالات این است که اگر گفتیم وضع تعهد به فهماندن معنای است که اراده کرده است، آن وقت قسم اول

(دلالت تصویری) جزء دلالت قرار نمی‌گیرد، چون لافظ بلا شعور که تعهد ندارد. لذا بنا بر مسلک تعهد اقسام سه گانه دلالات (دلالت لفظیه وضعیه) دو تا می‌شود (چرا که قسم اول اصلاً وضع و تعهد نیست).

نقد و اشکال

طبق بیان محاضرات دلالت تصویری (قسم اول) از اقسام دلالات بنا بر مسلک تعهد خارج می‌شود ولی بنا بر مسلک مشهور که وضع را تعهد نمی‌دانند خارج نمی‌شود.

حرف ما در اینجا این است که مسلک مشهور این بود که «الوضع صرفُ جعلٌ»، حال آیا بنا بر مسلک مشهور صرف جعل برای اینکه متکلم بگوید و معنا را اراده کند مقصود است یا اینکه متکلم بگوید ولو معنا را اراده نکند؟

اگر بگوییم برای اراده معنا است، به این نحو که غرض از وضع و استعمال غیر از تفاهم و تفهیم نیست، پس اراده می‌خواهد و اگر اراده بخواهد آن وقت قسم اول (دلالت تصویری) بنا بر مسلک مشهور هم از اقسام دلالات نخواهد بود، مثلاً ممکن است انسان با شنیدن صدای بوق ماشین زهنش به سمت معنای آب منتقل شود، اینکه دلالت نمی‌شود، چرا که انتقال به معنا از لفظ به غرض تفهیم و تفاهم است.

بنابراین اگر مثلاً شخصی با شنیدن لفظ «کربلا» سفر اربعین به زهنش خطور کرد به اینکه هم به نجف رفت و هم به کربلا، به این نوع مواردی که ذهن با شنیدن لفظ به سمت و سوی دیگر می‌رود «خطور» می‌گویند، یعنی اگر گاهی لفظ را هم نشنود چیزی به زهنش می‌آید یا لفظی را می‌شنود ولی چیز دیگری به زهنش می‌آید. بنابراین نباید دلالت را چنین معنا کرد. بنابراین این ثمره ای که مرحوم خوئی بیان کردند که طبق مبنای ما سه قسم دلالات، دو قسم می‌شود، به نظر ما مبنای مشهور هم چنین است و اصلاً نباید قسم اول (دلالت تصویری) را چنین بیان کرد بلکه باید آن را چنین گفت: به خطور کردن به ذهن. مثلاً شخص با دیدن ستون سنگ زهنش به کارخانه سنگ می‌رود، لذا این ها خطورات است و نه دلالت. لذا اگر چنین باشد این تفاوت نیست.

الحمد لله رب العالمین

فایل pdf : [کلیک کنید](#)